مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۱۸ ، زمستان ۱۳۹۸جلد۱، ص ۲۰-۱۰
http://www.jrse.ir

اعتبار رشد در معاملات از دیدگاه فقه امامیه

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۸ / زمستان ۱۳۹۸ / ص ۲۰-۱۰

داود حسن پور[۱]
[۱] استادیار دانشگاه شهید مطهری در گروه فقه و حقوق اسلامی

نویسنده مسئول:
داود حسن پور

چکیده

با توجه به آیات ۵ و ۶ سوره نساء که می‌فرماید: «و لا توتوا السفهاء اموالکم» و همچنین «فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم»، افراد برای انجام امور مالی و حقوقی علاوه بر عقل و بلوغ می‌بایست به حد «رشد» برسند و کسی که به حد رشد نرسیده و به اصطلاح سفیه است، اگرچه بالغ و عاقل باشد، مجاز به تصرف در اموال خود نیست. سفیه به کسی اطلاق می‌شود که به رشد عقلی لازم در زمینه‌های مختلف زندگی نرسیده است و از دیدگاه فقهی سفیه کسی است که توانایی حفظ اموال خود را ندارد. در مقابل سفیه، رشید قرار دارد.

فقهاء امامیه در باب حجر، متفق هستند بر اینکه سفیه، محجور است. و نص کلام ایشان این است که رشد، شرط در تصرفات مالیه، در تمام ابواب عقود است مانند: بیع، قرض، رهن، اجاره، مزارعه، مساقات، نکاح، عوض خلع و... .

حجر سفیه تنها نسبت به تصرفات مالی است و در غیر اموال مانند استیفای قصاص و طلاق مجاز است. زوال حجر از سفیهان با احراز رشد است. بنابراین اگر رشد ثابت نشود و بقای آن مشکوک باشد به حکم استصحاب، محجور و محکوم به عدم جواز تصرفات مالی خواهد بود. با توجه به ادلّه، ملاک بطلان، سفاهت معامل است نه سفهی بودن معامله. بنابراین با فقدان دلیل بر بطلان معامله‌ی سفهی، مطابق اصل صحّت، حکم به صحّت معامله‌ی سفهی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: رشد، سفه، معاملات، حجر، بطلان، عدم نفوذ

مقدمه

جامعه، عرصه‌ی تبادل کالاها و انجام معاملات بین افراد مختلف حقیقی و حقوقی است. نیاز جوامع به وجود ضوابط و قوانین، آنان را در طول تاریخ برآن داشت تا با وضع مقرّراتی مرتبط و منسجم، آرامش نسبی در عرصه‌های معاملات بین افراد به‌وجود آورند. یکی از مسائلی که پیوسته ذهن اندیشه‌وران را به خود مشغول کرده است، مسأله‌ی اهلیّت افراد برای معاملات است.

اهلیّت به معنای عام یعنی توانایی و شایستگی شخص برای دارا شدن و اجرای حق و تکلیف و به معنی خاص، توانایی و شایستگی شخص برای اجرای حق و تکلیف است که در حد کمال با داشتن عقل و بلوغ و رشد فراهم می‌آید (صفایی، ۱۳۹۵، ۱۳). پس منظور توانایی دارا شدن است به این معنا و مفهوم که افراد در چه زمانی توانایی اجرای حقوق خود را دارند؟ چه افرادی و در چه زمان‌هایی از اجرای حقوق خود ممنوع هستند؟ این منع مداوم است یا لحظه‌ای؟

بحث مقاله‌ی ما، فقط در مورد معاملات است. هر یک از عقود و قراردادها، وقتی آثار قانونی و شرعی دارند که شرایط اساسی برای صحت معامله را دارا باشند از جمله: مشروعیت جهت معامله، قصد طرفین و رضای آن‌ها و همچنین اهلیت طرفین که در شروط متعاقدین مطرح می‌شود. وجود این شرایط اساسی برای صحت معاملات ضروری است وگرنه این عقود باطل و غیرنافذ خواهند بود. اگر اهلیت را متعاملین نداشته باشند، محجور نامیده می‌شوند.

متعاملین برای اینکه اهل محسوب شوند باید بالغ، عاقل و رشید باشند. به عبارت دیگر اشخاص صغیر، غیر رشید و مجنون محجور نامیده می‌شوند. در این مقاله ما به شرط رشد می‌پردازیم و آن را در معاملات بررسی می‌کنیم. در ابتدا به معنا و مفهوم حجر و اسباب محجور بودن و سپس معنای لغوی رشد و سفاهت و در ادامه، ادلّه‌ی بطلان معاملات سفیه را بررسی می‌کنیم و در آخر به نقد و بررسی معاملات سفیه و تفاوت آن با معامله‌ی سفهی می‌پردازیم.

در فقه سن بلوغ مشخص است، اما برای رشد سنی مشخص نشده است. در این مقاله ثابت شده است که اولا رشد صرفا برای تصرف در امور مالی لازم است و ثانیا رشد یک مفهوم عرفی است و اثبات آن نیز جنبه عرفی دارد و برای اثبات آن به حکم دادگاه نیاز نیست. هدف از نگارش این مقاله آن است که رشد از دیدگاه فقه اسلامی بررسی و از نتیجه آن در تفسیر ماده‌های قانونی بهره ببریم.

سوال اساسی آن است که آیا در فقه اسلامی مفهوم رشد جدای از بلوغ است؟ مفهوم رشد چیست و چه کسی رشید محسوب می‌شود؟ آیا رشد صرفا در امور مالی است یا در امور غیرمالی هم لازم است؟ و در مقابل سفیه در چه محدوده‌ای محجور است؟ سفاهت در مالک و عامل مضاربه چه تفاوتی دارد؟ در این مقاله تلاش شده با بازبینی ادله اجتهادی و فقاهتی موضوع و حکم را منقح سازیم.

در اعتبار رشد و عدم سفاهت در ناحیه مالک بسیار مطالب گفته و نوشته شده است که سفیه نمی‌تواند در اموال موجود خود تصرف کند اما در ناحیه عامل بحث زیادی نشده است. ما در این مقاله ادله حجر سفیه را دوباره بازبینی می‌کنیم تا معلوم شود که حجر سفیه فقط در تصرف اموال موجود اوست و دلیلی بر لزوم عدم سفیه بودن در عامل وجود ندارد؛ حتی فقهایی قائل هستند که او می‌تواند عوض خلع را دریافت کند چون تحصیل مال قلمداد می‌شود نه تصرف در اموالش. در عقد مضاربه مالک نباید سفیه باشد چون او عقد مضاربه را نمی‌تواند با عامل منعقد کند اما نسبت به عامل، ما وجهی و دلیلی بر منع نمی‌بینیم چون عامل فقط قبول کننده است.

حجر

تعریف و مفهوم حَجر: حجر در لغت بمعنای منع از تصرف است.

همه‌ی اشخاص اصولاً دارای اهلیت تمتع هستند، یعنی اینکه می‌توانند دارای حق باشند ولی ممکن است که اهلیت استیفاء، یعنی توانایی اجرای حق را نداشته باشند یعنی در اصطلاح، فاقد اهلیت هستند.

بنابراین، حجر عبارت است از ممنوع بودن شخص، از تصرف در بعضی از امور خود.

از دیدگاه شرع، محجور کسی است که از تصرف در اموالش ممنوع باشد. هوالممنوع شرعاً من التصرف فی ماله.

قاموس: محجور به معنای ممنوع می‌باشد (فیروزآبادی،۱۴۱۰، ۴/۲).

شیخ طوسی در مبسوط می‌گوید: الحجر فی اللغه هو المنع و الحظر و التضییق، فالمحجور علیه انما سمی بذلک لانّه یمنع ماله من التصرّف فیه (طوسی، بی‌تا، ۲۸۱/۲).

الشرایع: الحجر هو المنع و المحجور شرعا هو الممنوع من التصرّف فی ماله (حلّی، ۲۸۴/۱۴۰۳،۲).

التحریر: لغةً المنع و فی الشرع منع الانسان عن التصرف فی ماله (حلّی، ۱۴۲۰، ۲۱۸/۱).

محجور شدن گاهی بخاطر مصالح دیگران و گاهی بخاطر مصلحت شخصی محجور است.

محجور شدن بخاطر دیگران مانند: حجر مفلّس، حجر راهن، حجر مریض و حجر مرتّد که بجهت حفظ مصالح دیگر مسلمین، محجور قرار می‌گیرند و گاهی بخاطر مصالح خود شخص، مانند حجر مجنون، حجر صبی و حجر سفیه است. بنابراین اسباب حجر عبارت‌اند از صغر، جنون، مرض، سفه، فلس و رقّ بودن.

ممنوع کردن و محجور شناختن افراد دلیل می‌خواهد و اصالت با اهلیت داشتن فرد است. بنابراین نمی‌توان غیر از گروه‌های مذکور، افراد دیگر را محجور دانست.

حجر ناشی از عدم رشد

غیر رشید: واژه‌ی غیر رشید با سفیه مترادف است. مسئله‌ی اعتبار عدم سفاهت، قبل از اینکه حکم شرعی باشد در عرف عقلاء بوده است پس باید ببینیم در عرف عقلاء سفیه و رشید به چه کسی می‌گویند؟

در عرف به کسی سفیه می‌گویند که توان اصلاح مال را ندارد و مثلاً به مادون قیمت می‌فروشد یا به مافوق قیمت می‌خرد، اموالش را به غیر امین می‌سپارد، اموال خود را حفظ نمی‌کند و یا اموالش را در معرض فساد قرار می‌دهد. نقطه‌ی مقابل سفیه، رشید است که به قیمت می‌خرد، به قیمت می‌فروشد، به اشخاص معتبر اموالش را می‌سپارد و مدرک می‌گیرد و اموالش را حفظ می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ۱۹۱).

اکثر فقیهان درباره سفیه معتقدند که سفیه کسی است که عقل معاش ندارد یا تصرفات او در اموال فاقد غرض عقلایی و صحیح می‌باشد.

سفه در لغت

سفاهت، سستی خرد و نقصان در آن است.

النهایه: السفه فی الاصل الخفه و انّ للرشد خلاف للغی (جرزی، بی‌تا، ۲۲۵/۲).

الصحاح: أنّ الرشد خلاف الغیّ (جوهری، ۱۴۱۰، ۴۷۴/۲).

الکشّاف: ان الرشد الهدایه (زمخشری، ۱۴۰۷، ۴۷۳/۱).

القاموس: السفه خفه الحلم و الرشد: الاهتداء (فیروزآبادی، ۱۴۱۰، ۲۸۴/۴).

پس سفیه کسی است که نسبت به دیگران بهره‌ی هوشی پایین‌تری دارد.

ولی گاهی در لسان روایات و آیات، سفاهت به معنای وسیع‌تری هم گفته می‌شود مثل: «سیقول السفهاء...» که سفیه در معارف الهی مراد است به جهت وجود قرینه و یا در بعضی از روایات، شارب‌الخمر را سفیه دانسته‌اند که سفیه اخلاقی مراد است ولی بحث ما در سفاهت از نظر فقهی بجهت اهلیت استیفاء است به قرینه آیه شریفه: «فإن آنستم رشداً فادفعوا الیهم اموالاً». (النساء: ۶)

سفه در تفسیر

الف) در تفسیر آیه‌ی «سیقول السفهاء من الناس...» (البقره:۱۴۲)

کنزالدقائق: الذین خفت احلامهم: یعنی سفهاء کم خردان‌اند. (مشهدی، بی‌تا، ۳۵۶/۱)

احکام القرآن: السفهاء یعنی الجهل و للخفه. (جصّاص، بی‌تا، ۵۹۱/۱)

ب) در تفسیر آیه‌ی: «أنؤمن کما آمن السفهاء» (البقره: ۱۳)

مجمع‌البیان: السفیه: الضعیف الرأی الجاهل و قیل: السفه خفه الحلم و کثره الجهل (طبرسی، بی‌تا، ۱۰۵/۱).

سفیه، آدم سست‌رأی و جاهل است و گفته‌اند: سفاهت، کوته‌فکری و بسیاریِ جهل است.

تاج‌العروس: أی الجهّال و السفیه: الجاهل و الأنثی سفیهه. (حسینی، ۱۴۱۴، ۴۴/۱۹)

ج) در تفسیر آیه‌ی «و لا توتوا السفهاء اموالکم»

لسان‌العرب: السفیه: الجاهل، الضعیف و الاحمق. (ابن‌منظور، ۱۴۱۸، ۴۹۹/۱۳)

تاج‌العروس: السفیه: الخفیف العقل. (حسینی، ۱۴۱۴، ۴۶/۱۹)

کلام فقیهان

در مورد موضوع سفاهت، از جمله علامه و مرحوم شهید در مسالک و صاحب جواهر در قواعد بحث کرده‌اند و رشید و سفیه را تفسیر کرده‌اند:

مرحوم علامه در قواعد: "فهو (رشد) کیفیه نفسانیه تمنع من افساد المال، و صرفه فی غیر الوجوه الائقه بأفعال العقلاء." (حلّی، ۱۴۱۳، ۱۲۴/۲)

رشد، یک ملکه‌ی نفسانیه است که مانع از ضایع شدن اموال می‌کند و خرج کردن اموال را در طریق غیرعقلائی مانع می‌شود.

مرحوم شهید در مسالک: "لیس مطلق الاصلاح موجباً للرشد، بل الحقّ إنّ الرشد ملکه نفسانیه، تقتضی اصلاح المال و تمنع من افساده و صرفه فی غیرالوجوه اللائقه بأفعال العقلاء" (شهیدثانی، ۱۴۱۶، ۱۴۸/۴).

اگر کسی مالش را خوب خرج کرد دلیل بر رشد نیست بلکه حق آن است که رشد ملکه‌ای است نفسانی، ملکه‌ای که از ضایع شدن اموال و خرج کردن آن‌ها در طریق غیر عقلایی مانع می‌شود.

صاحب جواهر: ما حقیقت شرعیه‌ای مثل صلاه و زکات در مورد سفیه نداریم و حقیقت لغویه‌ی مخالف عرف هم نداریم. مدار ما بر عرف است، مفهوم عرضی سفیه معلوم است. بنابراین بحثی در آن نداریم (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۸/۲۶).

آیا عدالت هم شرط رشد است؟

آیا در آیه‌ی «فإن آنستم منهم رشداً» (نساء: ۶) هم رشد اقتصادی و هم رشد اخلاقی (عدالت) را بیان می‌کند؟

مشهور فقهاء عامه و خاصه عدالت را شرط نمی‌دانند، مرحوم علامه در تذکره: "قال اکثر اهل العلم الرشد الصلاح فی المال خاصه سواء کان صالحاً فی دینه اولا و هو قول مالک و أبی‌حنیفه آحمد و هو امعتمد عندی". (حلّی، ۱۳۸۸، ۷۵/۲).

دلایل علامه برای عدم اعتبار عدالت:

۱ – در بقاء جواز تصرف، عدالت شرط نیست. "لإنّ العداله لا یعتبر فی الرشد فی الدوام فلا یعتبر فی الابتداء". یعنی اگر به یتیم پول‌هایش را دادیم، آیا باید تا آخر عمر عادل باشد؟ کسی این را نگفته است پس بقاء عدالت شرط نیست، حدوثاً چرا شرط باشد (حلّی، ۱۳۸۸ق، ۷۵/۲).

۲ – منظور از اعتبار رشد در اعطاء اموال یتیم به او این است که بتواند مال خودش را حفظ کند و تعبّد نیست و اگر هدف این است، عدالت شرط نیست چون انسان در مال خودش خیانت نمی‌کند پس عدالت برای چه لازم باشد، بله اگر اموال دیگران را بخواهند به او بدهند عدالت شرط است. چون ممکن است در اموال دیگران خیانت کند (حلّی، ۱۳۸۸، ۷۵/۲).

اما شیخ طوسی در خلاف:

تفسیر رشد: "ان یکون مصلحاً لماله، عدلاً فی دینه، فاذا کان مصلحاً لماله غیر عدلٍ فی دینه او کان عدلاً فی دینه غیر مصلح لماله، فانّه لا یدفع الیه ماله و به قال الشافعی والحسن البصری و ابن‌المنذر" (طوسی، ۱۴۷۲، ۲۸۳/۳).

شیخ با صراحت قائل به اشتراط عدالت است و معلوم می‌شود تنها کسانی که از عامه قائل به اشتراط عدالت شده‌اند شافعی، حسن بصری و ابن‌منذر هستند.

ریشه‌ی بحث، بناء عقلاء است که اموال سفیه را به او نمی‌دهند چون حفظ نمی‌کند. آیا عقلائی که مال را به سفیه نمی‌دهند عدالت را شرط می دانند؟ در شرع هم امضاء بناء عقلاء شده است، پس شکی نیست که عدالت معتبر نیست.

سفاهت انواع و مراتب مختلفی دارد

محقق نراقی می‌گوید: چنان‌چه جنون دارای مراتب و انواع است، سفاهت انواعی دارد. جنون، تباهی و اختلال عقل است؛ اما سفاهت کم عقلی است که در شکل‌های مختلف خود را نشان می‌دهد. برخی سفیهان بی‌موقع می‌خندند، برخی دیگر در سخنان خود الفاظ ناشایست به کار می‌برند، برخی اموال خود را در راه‌های نادرست مصرف می‌کنند، برخی دیگر از مدیریت صحیح بر خانواده و فرزندان ناتوان‌اند و برخی به شایستگی دارایی خود را مدیریت می‌کنند؛ اما از جهت دیگری گرفتار سفاهت اند. (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۲۲)

ولی احکام شرعی تمام اقسام سفیهان را در بر می‌گیرد و همگی در برابر آن یکسان اند، جز سفیهی که نمی‌تواند به نحو عاقلانه‌ای اموالش را اداره کند. حکم چنین فردی در شریعت، ممنوعیت از تصرفات مالی است و عقود و ایقاعاتی را که به امور مالی مربوط است، بدون اذن ولی نمی‌تواند انجام دهد و نیز اقاریر مربوط به مال از او پذیرفته نیست. دلیل این بیان، اجماع فقیهان، روایات و آیه‌ی شریفه است (النساء:۶). بنابراین حکم ممنوعیت از تصرفات مالی به این نوع از سفاهت اختصاص یافته است و لذا فقیهان سفیهی را که در باب حجر مطرح شده است، به این معنی تفسیر کرده‌اند،

"اما السفیه فهو الذی یصرف امواله فی غیر الاغراض الصحیحه" (حلّی، ۱۴۱۳، ۱۶۹/۱).

"اما السفیه فهو الذی یصرف امواله علی غیر الوجه الملائم لأفعال العقلاء" (طوسی، ۱۴۷۲، ۷۳/۲).

و رشد را ملکه‌ی اصلاح مال دانسته‌اند.

ادله‌ی اعتبار رشد

الف) آیات

۱-آیه ۶ سوره‌ی النساء: «فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم...»

حمل رشد بر بلوغ، خلاف ظاهر لفظ و خلاف مقتضی سیاق آیه است. چون بلوغ، بلوغ نکاح است و این نکته در آیه‌ی قبل ذکر شده است.

شیخ طوسی در تفسیر البیان می‌گوید: آیه درصدد بیان اعتبار رشد است در عرض اعتبار بلوغ، به این معنی که رشد هم مانند بلوغ سبب مستقل در نفوذ تصرف و صحت معاملات است (طوسی، بی‌تا، ۱۱۷/۳).

علامه طباطبایی ذیل آیه‌ی ۶ سوره‌ی نساء پس از آن که اشاره می‌کند لزوم رشد در تصرفات مالی به حکم عقل و برای جلوگیری از ایجاد اختلال در نظم حیات اجتماعی امثال یتیم است، تصریح می‌کند در امر عبادات و نیز حدود و دیات نیازی به رشد نیست؛ زیرا درک این معنی که جنایت و معصیت ناپسند و زشت است و باید از آن خودداری کرد، نیازی به رشد ندارد و هر انسانی قبل از رسیدن به رشد توانایی تشخیص آن را دارد و درک این امور، پیش از رسیدن به سن رشد یا پس از آن، امکان پذیر است (طباطبایی، ۱۹۷۳م، ۱۷۳/۴).

۲-آیه ۵ سوره نساء: «و لا توتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً و ارزقوهم فیها و اکسواهم و قولوا لهم قولاً معروفاً» در مورد منظور از «اموال» در این آیه دو احتمال وجود دارد:

اول: منظور از «اموالکم»، اموال سفهاء باشد نه اموال اولیاء که این قول به اکثر مفسرین نسبت داده شده است؛ چون اگر غیر از این باشد وجوب انفاق سفیهان بر اولیاء لازم می‌آید به دلیل «و ارزقوهم» که مربوط به سفیهان است. و کسی قائل به این قول نشده است.

دوم: مراد، اموال اولیاء باشد پس نهی شده است که به سفیهان اعطاء شود. این قول معروف است و دلالت دارد بر اینکه سفیهان اهلیت تسلط بر اموال را ندارند و همین کافی است بر مدعّی.

۳-آیه ۲۸۲ سوره بقره: «فَإن کان الذی علیه الحقّ سفیهاً او ضعیفاً او لا یستطیع أن یملّ هو فلیملل ولیّه بالعدل»

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه سفیه مولی‌علیه است پس اگر محجور در تصرف نبود، احتیاج به نظر ولی نداشت.

ظهور این آیات در حجر سفیه از تصرفات در امور مالیه می‌باشد.

ب) روایات

۱ – حسن‌بن‌وشاء از عبدالله‌بن‌سنان از امام صادق (علیه السلام): "اذا ابلغ أشده ثلاث عشره سنه و دخل فی‌الاربع عشره وجب علیه ما وجب علی المحتملین احتلم او لم یحتمل کتب علیه السیئات و کتب له الحسنات و جاز له کل شیء الّا ان یکون ضعیفاً او سفیهاً" (کلینی، ۱۴۲۹، ۶۹/۷).

هرگاه به مرحله ی استواری و رشد در پایان سیزده سالگی برسد آنچه بر محتلم واجب است، بر او واجب می‌گردد، کارهای ناپسند و پسندیده او ثبت می شود و هر کاری که انجام دهد، نافذ است، مگر آنکه ضعیف یا سفیه باشد.

در این روایت بر شخصی که به حد رشد رسیده، سه حکم مترتب شده است: اول، وجوب تکالیف شرعی. دوم، نوشته شدن کار نیک و بد. سوم، نافذ بودن تصرفاتش. جمله‌ی «الاّ ان یکون ضعیفاً او سفیهاً» از حکم سوم استثناء شده است، یعنی تصرفات شخصی در صورتی که ضعیف و سفیه باشد، نافذ نیست؛ اگرچه به حد أشّد و زمان وجوب تکلیف رسیده باشد بنابراین عدم سفاهت در این روایت به معنای نداشتن عقل معاش و رشد اقتصادی است.

۲ – روایت دیگر از عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام): «قال سائله أبی و أنا حاضر عن الیتیم متی یجوز أمره؟ قال: حیت یبلغ اشدّه قال: و ما أشده؟ قال: احتلامه. قلتُ: قد یکون الغلام این ثمان عشره سنه او أقل او أکثر و لم یحتلم، قال: اذا بلغ و کتب علیه الشیء جاز علیه أمره الّا أن یکون سفیهاً أو ضعیفاً. (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۱۴۳/۱۳).

صاحب عناوین این روایت را در شمار ادله‌ی محجوریت سفیه می‌آورد، سپس برای مشخص شدن محدوده‌ی حجر اقسام تصرفات و در مورد هر یک دیدگاه خود را بیان می‌کند.

تردیدی نیست که سفیه در تصرفات مالی محض چون بیع و اجاره محجور است و نیز در تصرفات شبه‌مالی چون صلح بر مال یا بر حق مالی چون شفعه، خیار و هبه نیز محجوریت سفیه ثابت است.

اشتراط بلوغ و رشد با هم در جواز تصرفات صبیّ در روایات

۱ – صحیح هشام عن ابی عبدالله (علیه السلام): قال: انقطاع یتم الیتیم بالاحتلام، و هو أشده، و ان احتلم و لم یؤنس منه رشده و کان سفیهاً او ضعیفاً فلیمسک عنه ولیّه ماله (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۴۰۷/۱۸).

این روایت صراحت در اعتبار رشد و کمال عقل دارد و به عدم کفایت مجرد بلوغ با احتلام در نفوذ تصرفات صبی اشاره دارد.

۲ – موثقه ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام): قال: سألته عن الیتیم قد قرأ القرآن، و لیس بعقله بأس، و له مالٌ علی ید رجلٍ، فأراد الذی عنده المال ان یعمل به مضاربةً فأذن له الغلام؛ فقال علیه السلام: لا یصلح له ان یعمل به حتی یحتلم و یدفع الیه ماله. قال علیه السلام؛ و إن احتلم و لم یکن له عقل، لم یدفع الیه شیء ابداً (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۳۶۷/۱۹).

۳ – خبر علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر (علیه‌السلام): قال: سئلته عن الیتمی، متی ینقطع یتمه؟ قال علیه‌السلام: اذا احتلم، و عرف الأخذ و العطاء (حر عاملی، ۱۴۰۳، ۴۱/۱۸).

معاملات سفیه باطل است یا معاملات سفهی؟

بسیاری از فقیهان بطلان معامله سفهی را مفروغ‌عنه دانسته، حتی آن را بصورت یک قاعده‌ی فقهی قلمداد کرده و در بسیاری از موارد با استناد به این قاعده حکم به بطلان نموده‌اند. یعنی هر گاه از سوی شخصی که سفیه نیست معامله‌ای صادر شود که غیرعاقلانه و بدون غرض عقلایی نوعی باشد، چنین معامله‌ای به منزله‌ی معدوم و باطل و غیرقابل تصحیح می‌باشد. به گونه‌ای که سفهی بودن معامله بعنوان وجهی مستقل برای اتصاف آن به بطلان انگاشته شده است. درحالیکه ملاک بطلان، سفاهت معامل است نه سفهی بودن معامله. هر آنچه از ادله ثابت می‌شود بطلان معاملات سفیه است؛ زیرا او محجور از تصرف است مگر با اذن ولی، مانند مجنون و صبی. اگر غیرسفیه معامله‌ی سفهی انجام دهد دلیلی بر بطلان این معامله نداریم.

شهید اول در لمعه و شهید ثانی در شرح لمعه از نخستین فقیهانی اند که ضمن بیان احکام بیع، (شهید اول، ۱۳۹۶، ۱۲۱) (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ۵۲۱/۳) به معاملات سفهی اشاره کرده‌اند.

صاحب العناوین به طور مستقل در این باره بحث می‌کند و باب جداگانه‌ای را به آن اختصاص می‌دهد. وی ضمن تبیین مفهوم معامله سفهی، دلایل بطلان آن را ذکر نموده است (حسینی مراغی، ۱۴۲۵، ۲۴۴/۲).

از جمله فقیهانی که توجه ویژه به مباحث این گونه معامله نموده است آیت الله خوئی است که با جداسازی معامله سفیه از معامله سفهی، فصل جدیدی در این مباحث گشوده است. (خوئی، ۱۴۱۲، ۲۱۳/۳۰)

ادله بطلان معامله‌ی سفهی

الف) اصل فساد در معاملات:

هنگامی که در صحت و بطلان معامله‌ی سفهی دچار شک و تردید می‌شویم، اصل فساد در معاملات بیانگر این مطلب است که معامله‌ی سفهی باطل می‌باشد.

جواب: با پذیرش صدق عنوان معامله بر معاملات سفهی و تردید در صحت آن، با توجه به اطلاق و عموم ادله عقود، مانند «اوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراض» و با توجه به اینکه دلیلی بر انصراف معاملات سفهی از این اطلاق و عموم وجود ندارد، جایی برای جاری کردن اصل فساد که اصل عملی است نداریم.

ب) آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل إلّا ان تکون تجاره عن تراض منکم» (نساء آیه ۲۹)

در صورتی که بپذیریم باطل، منظور باطل عرفی یا اعم از باطل عرفی و شرعی است و بپذیریم که عرف و بناء عقلاء معامله‌ی سفهی را باطل می داند، این آیه معاملات سفهی را نیز شامل می‌شود.

جواب: با توجه به صریح آیه‌ی «لا تأکلوا»، مقصود از «أکل مال به باطل»، اکل به غیر طریق معامله‌ی واقع شده به رضای طرفین است. بنابراین هر معامله‌ای که با رضای طرفین واقع شود، داخل در قسم دوم یعنی «تجاره عن تراض» است و آیه درصدد جلوگیری از اکل اموال که سبب های باطل مثل قمار، سرقت و خیانت دارد، می‌باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ۱۳۳/۱). شاهد این مدعا، انتهای آیه یعنی «تجاره عن تراض» است (خوئی، ۱۴۱۲، ۳۵/۱).

خلاصه این که آیه در مقام بیان شروط صحت عقود نیست بلکه در مقام بیان اسباب ناقله است.

ج) اجماع فقهای امامیه بر بطلان بعضی از معاملات سفهی است (آرانی کاشانی، ۱۴۲۶، ۶۵۹).

جواب: اولاً آنکه اجماعی در خصوص بطلان معاملات سفهی در میان فقهاء دیده نمی‌شود و مسأله محل اختلاف است. ثانیاً درصورت فرض اتفاق فقهاء و عدم وجود مخالف، اجماع در مسائل تعبدی حجّت است. ولی در مسائل مبتنی بر استنباط از قواعد کلی که نظر اجماع و در مسائل عقلی که مبتنی بر استنباط و نظر می باشد، اجماع حجت نیست (منتظری، ۱۴۰۹، ۴۱۴/۲).

د) انصراف:

ادلّه از چنین عقدی منصرف است. زیرا معاملات، امور عرفی و عقلایی است (رشتی، ۱۳۱۰، ۹۲).

جواب: با توجه به وجود همه‌ی ارکان و شرایط اساسی صحت معاملات و صدق عنوان معامله بر معاملات سفهی به معنای خاص، دلیلی بر انصراف ادله عقود از معاملات سفهی وجود ندارد و بلکه بطلان معامله سفیه به جهت فقدان اراده‌ی انشایی معتبر و نافذ می‌باشد و منع شارع، ناظر به عدم اهلیت استیفای سفیه است، در صورتی که معامله‌ی سفهی ناظر به شرایط عقد است و قیاس این دو قیاس مع‌الفارق است.

ادله‌ی صحّت معامله‌ی سفهی

الف) اصل صحت:

بنابر اینکه اصل در معاملات را بر صحت بگذاریم، در صورت عدم منع شارع، اصل صحّت، دلیل بر امضاء این معامله می‌شود (حسینی مراغی، ۱۴۲۵، ۱۴/۱).

ب) قاعده سلطنت: «الناس مسلطون علی اموالهم».

با توجه به قاعده‌ی سلطنت و عدم ردع شارع می‌توان به صحت معامله‌ی سفهی قائل شد.

ج) اطلاق و عموم «اوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراض»:

این اطلاق‌ها و عموم‌ها شامل معامله‌ی سفهی نیز می‌شود. چون که دلیلی بر رد معامله سفهی نداریم؛ بلکه دلیل فقط بر معامله‌ی سفیه وارد شده است. پس منعی از تمسک به این عمومات نداریم. بنابراین صدق «تجاره عن تراض» بر معامله‌ی سفهی میسر است و با فرض صدق «تجارت عن تراض»، این گونه معاملات از «أکل مال به باطل» خارج می‌شود.

در نتیجه باید پذیرفت: دلیلی بر بطلان معاملات سفهی وجود ندارد و تنها ادله، معامله‌ی سفیه را باطل می‌داند.

آیا انجام چنین معامله‌ی سفیهانه‌ای، کشف از سفاهت فاعلش نمی‌کند؟

در جواب خواهیم گفت: خیر، حتی اگر این گونه معامله تکرار شود، باز فاعل آن متصف به سفاهت نمی‌شود. حتی اگر قائل به بطلان معامله‌ی سفهی باشیم نمی‌توانیم برای آن، قائل به اطلاق شویم. زیرا گاهی انگیزه‌ی عقلانی این گونه معاملات را از سفاهت خارج می‌کند. مانند اینکه شخصی کاغذ پاره‌ای را پیدا می‌کند که شامل خط پدرش در آن است و او مشتاق به حفظ این خط است ولی شخص مقابل راضی به فروش نیست مگر به قیمت بالا. اگر چه فروش این کاغذ پاره به درهمی نمی‌ارزد و مالیتی در عرف نداشته باشد ولی جای شک در صحت این معامله نیست. چون غرض عقلایی و داعی صحیحی این معامله را از سفاهت خارج می‌کند (خوئی، ۱۴۱۲، ۲۱۳/۳۰).

آیا سفیه فقط در اموال محجور است یا در اعمال هم همینطور؟ آیا فقط در اموال خود محجور است و یا حتی در اموال دیگران؟ آیا در عقد مضاربه در دوطرف مالک و عامل، عدم سفاهت معتبر است یا فقط در مالک؟

صاحب مستمسک می‌گوید: همانطور که اگر مالک سفیه باشد نمی‌تواند در اموال تصرف کند، اگر عامل هم سفیه باشد حق تصرف در اموال را ندارد، زیرا فرقی در حجر سفیه در اینکه ما عین باشد یا عمل نیست (حکیم، ۱۴۱۶، ۲۴۱/۱۲).

ولی محقق خوئی خلاف این را می‌گوید: جای هیچ شکی نیست که مالک نباید سفیه باشد چون او عقد مضاربه را نمی‌تواند با عامل منعقد کند چرا که محجور از تصرف در اموال خود می‌باشد اما نسبت به عامل، ما وجهی و دلیلی بر منع نمی‌بینیم چون عامل فقط قبول کننده است و این قبول به معنای تصرف در اعمالش نیست و همچنین عمل عامل به حکم مال هم قلمداد نمی‌شود چون عامل، مالک را بر عمل خود مالک نمی‌کند؛ در واقع باید گفت مضاربه شبیه به وکالت و یا جعاله است.

بنابراین دلیلی بر عدم سفیه بودن در عامل وجود ندارد حتی فقهائی قائل هستند که او می‌تواند عوض خلع را دریافت کند چون تحصیل مال قلمداد می‌شود نه متصرّف در اموالش (خوئی، ۱۴۲۸، ۱۶/۱).

باید گفت در اعتبار رشد و عدم سفاهت در ناحیه‌ی مالک که جای هیچ اشکالی نیست و این مسأله قدر متیقن از ادله حجر سفیه است که سفیه نمی‌تواند در اموال موجود خود تصرف کند؛ اما آیا در ناحیه‌ی عامل هم همین طور است؟ ناگزیر باید ادله‌ی حجر سفیه را دوباره بازبینی کنیم تا معلوم شود که آیا حجر سفیه فقط در تصرّف در اموال موجود او هست یا عمومیت دارد و یا کل اموری که از سفیه صادر می‌شود چه تصرف در اموال موجودش باشد چه تصرف در اموری که تحصیل مال خواهد بود را هم شامل می‌شود؟

ادلّه حجر سفیه

اول: آیه ۶ سوره نساء: «و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان ءانستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم»

آیه در بیان محجوریت سفیه از تصرّف در اموال خودش می‌باشد نه اموال دیگران و دفع مال را به بالغین معلق بر شرط رشد می‌کند و بحثی در مورد اموال دیگران ندارد و مفروض ما این است که عامل در مضاربه در اموال خودش تصرفی نمی‌کند بلکه او در اموال مالک تصرف می‌کند؛ مگر اینکه بگوییم عمل عامل برای مالک، اتّجار مال برای خودش (یعنی عامل) محسوب می‌شود، پس در دایره شمول آیه قرار می‌گیرد و بنابراین سفیه از تصرف در اموالش ممنوع است.

و یا همانطور که در مستند گفته شده است: عمل اگرچه بر او مال صدق نمی‌شود هم در رابطه با مفلس و هم سفیه، ولی سفیه هم در اموال و هم در اعمال محجور است برخلاف مفلس. زیرا در بحث مفلس، دلیل ممنوع بودن در تصرفاتش قصور ذاتی فاعل نیست بلکه علت مانعیت او، حکم حاکم علیه اوست برای حفظ حق غرماء چراکه در واقع اموال او حق و متعلق به غرماء است و این به اموال او سرایت نمی‌کند. امّا محجوریت سفیه ناشی از ضعف و قصور ذاتی اوست یعنی به علت سفاهت و سبکی عقل و ضعف ادراکش. این نقصان‌ها موجب تلف مالش و تبذیر در اموالش می‌شود چون او به مصالح و مفاسد امور خود جاهل است. چه بسا مالی را که ۵۰ درهم ارزش دارد به یک درهم بفروشد و یا برعکس می‌خرد و این علت و نقصان می‌تواند در اعمال او هم مشترک باشد، همانطور که جاهلانه می‌خرد و می‌فروشد، همانطور هم در مقابل عملی که ۵۰ درهم باید حق العمل بگیرد، به یک درهم اجیر می‌شود؛ پس فرقی در مال و عمل در علت حجر او وجود ندارد و همانطور که برای حفظ اموالش باید ولی منصوب شود، بنابر همین مناط و دلیل، در اعمالش هم لازم است. (خوئی، ۱۴۲۸، ۵۷/۳۰).

جواب: اگر هم بپذیریم عمل عامل مال برای او محسوب می‌شود، ولی قبول عامل در عقد مضاربه تصرف در مال محسوب نمی‌شود بنابر اینکه ما عقد مضاربه را عقد اذنی بدانیم که التزامی برای عامل بدنبال ندارد. پس در مواردی که از فسخ التزام نیست بلکه فقط مجرد تحصیل مال جدید است مانند جمع کردن هیزم و حیازت مباحات، دلیل و مناط متشکل در این موارد جاری نمی‌شود.

دوم: روایت ابن سنان، (معتبرة ابی الحسین الخادم بباع اللولو)

این روایت به وضوح دلالت می‌کندکه اگر بالغ سفیه باشد «لا یجوز امره»، که اطلاق امر شالم اموال و اعمال می‌شود زیرا هر دو امر او محسوب می‌شوند. ولی باید توجه کرد که این اطلاق و این عدم نفوذ سفیه حتی در مواردی که شامل قبول مضاربه هم بشود در جایی است که در روایت کلمه‌ی «علی امر» نباشد و الا اگر در روایت «علیه امره» باشد شامل مواردی می‌شود که «امراً علیه» محسوب می‌شود مانند: بیع و شراء و سائر التزامات و از جمله اجاره دادن نفس سفیه و همچنین امر عامل در مضاربه عهدیه و در این حالت شامل «امراً له» مانند قبول عامل در مضاربه اذنیه نمی‌شود.

سوم: معتبره عبداله بن سنان

جواز امر مطلق است و شامل مال و عمل می‌شود و همچنین شامل آنچه «امراً علیه» و «یعد امراً له» می‌شود. پس شامل قبول سفیه در عقد مضاربه برای عامل هم می‌شود.

اما استدلال به این روایت دچار اشکال است، زیرا روایت مشتمل بر نکته‌ای است که نمی‌شود به آن ملتزم شد که بلوغ را در ۱۳ سالگی بیان می‌کند.

جواب: مجرد اینکه روایت شامل فقراتی باشد که امکان التزام به آنها نیست مانع نمی‌شود از اینکه در سایر فقرات نتوان به روایت استناد کرد.

چهارم: آیه ۵ سوره نساء: و لا توتوا السفهاء اموالکم...

از این آیه استدلال شده بر شرط عدم سفاهت در عامل مضاربه و در اجیر که آیه می‌فرماید: رشید حق دادن مالش به سفیه را ندارد.

اما اشکالات:

۱ . اکثر مفسرین گفته‌اند: مراد از اموالکم، اموال سفهاء است بخاطر قرینه‌ای که در ذیل آیه است که وجوب انفاق را دلالت می‌کند چون بر ولی واجب نیست که از اموالش به سفیه بدهد بلکه از اموال خود سفیه در امورات او صرف کند پس آیه دلالت می‌کند بر عدم جواز تصرّفات سفیه در اموال خودش و نه اموال دیگران.

صاحب کنز العرفان می‌گوید: فقهاء و مفسرین گفته‌اند این خطاب به اولیاء است که امر شده‌اند که اموال یتیمان را حفظ کنند تا وقت بلوغ و رشد آن‌ها – و انفاق کنید بر ایشان، تاییدش این عبارت است که «و ارزقوهم فیها» که اموال اضافه شده به آن‌ها زیرا از جنس چیزی است که معاش مردم با او قوام دارد، مانند: «لا تقتلوا انفسکم» این نزدیکتر به صواب است.

زیرا سفیه در عرف فقها کسی است که اموالش را در غیر راه صواب و صحیح مصرف می‌کند و این مناسب با حجر آن‌هاست، ولی اموال به اولیاء اضافه شده زیرا سفیهان در تصرف و تحت ولایت آن‌ها قرار دارند پس اضافه مطلق اختصاص را نشان می‌دهد (حلّی، ۱۴۲۵، ۱۱۰/۲).

در زبدۀ البیان: اکثر مفسرین ترجیح داده‌اند که اموالکم در آیه یعنی اموال سفیهان و خطاب آیه به اولیاء سفیهان است پس عموم ظاهرتر است.

در عبارت «و ارزقوهم فیها» ضمیر به سفیهان برمی‌گردد. اگر غیر از این باشد پس رزق سفیهان بر غیر سفیهان واجب است یعنی بر اولیاء آن‌ها در غیر اموال سفیهان ولی کسی از فقیهان چنین چیزی نگفته‌اند.

پس اضافه اموال به اولیاء از شدّت مبالغه در حفظ آنهاست که اموال آن‌ها مانند اموال خود شماست چون از جنس اموال شماست مانند آیه و لا تقتلوا انفسکم.

پس آیه دلالت می‌کند بر عدم جواز تسلیم اموال سفهاء به ایشان و مورد خطاب، کسانی هستند که مال های ایشان در دستشان است (اردبیلی، بی‌تا، ۴۸۷).

۲ . اگر هم بپذیریم مراد از اموالکم مطلق اموال است و آیه نهی از ایتاء مال به سفیه می‌کند مطلقاً (یعنی هم اموال سفیه و هم اموال ولی) با این وجود نمی‌توان نتیجه گرفت و استدلال کرد که سفیه نسبت به اموال دیگران هم محجور باشد زیرا بیان آیه این است که اموال را به سفیه ندهید یعنی ارشاد به این نکته عقلائی است که سیره‌ی عقلاء مال را به دست سفیه نمی‌دهند چون او مال را در معرض تلف قرار می‌دهد و قرینه بر این ارشاد توصیف اموال است که خداوند این اموال را جعل الله قیاماً للناس قرارداده پس نمی‌توان استفاده کرد که حکم مولوی در عدم نفوذ معامله با سفیه وجود دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آیات ۵ و ۶ سوره‌ی النساء و روایات، استفاده می‌شود که اصطلاح رشد در قرآن و روایات، مربوط به امور مالی است. رشد در مقابل سفاهت و یا عدم رشد است. و یکی از شرایط مهم در متعاملین، احراز رشید بودن آن‌هاست. همچنین باید توجه داشت که بین معاملات سفیه و معاملات سفهی تفاوت وجود دارد. از ادلّه تنها استفاده می‌شود که ملاک بطلان، سفاهت معامل است نه سفهی بودن معامله. با فقدان دلیل بر بطلان معاملات سفهی و بر اساس اطلاقات و عمومات، حکم به صحّت چنین معاملاتی می‌شود.

منابع

ابن اثیر، جرزی، (بی‌تا)، النهایه، اول، قم: اسماعیلیان.
ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۴۱۸ق)، لسان العرب، دوم، بیروت: دارصادر.
آرانی کاشانی، محمدعلی بن ملا مهدی، (۱۴۲۶ق)، رساله فی جواز بیع الوقف، اول، قم: موسسه دائره‌المعارف فقه‌اسلامی.
اردبیلی، احمد بن محمد، (بی‌تا)، زبدهٔ البیان فی احکام القرآن، اول، تهران: المکتبه الجعفریه.
جصّاص، احمد بن علی، (بی‌تا)، احکام القرآن، اول، قاهره: مطبعهٔ السلفیهٔ.
جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ق)، الصحاح، اول، بیروت: دارالعلم.
حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن، (۱۴۰۳ق)، وسائل الشیعه، پنجم، بیروت: دارالکتاب.
حسینی، سید محمدمرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، اول، بیروت: دارالفکر.
حسینی مراغی، میر عبدالفتاح بن علی، (۱۴۲۵ق)، العناوین، اول، قم: موسسه النشر الاسلامی.
حکیم طباطبایی، سید محسن، (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروهٔ الوثقی، اول، قم: مؤسسه دارالتفسیر.
حلّی، ابوالقائم نجم الدین جعفر بن الحسن، (۱۴۰۳ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، دوم، بیروت: دارالاضوا.
حلّی، علامه حسن بن یوسف، (بی‌تا)، تذکره الفقهاء، اول، قم: مکتبه مرتضویه لاحیا آثار الجعفریه.
حلّی، علامه حسن بن یوسف، (۱۴۲۰ق)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
حلّی، علامه حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ق)، قواعد الاحکام، اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
حلّی، مقداد بن عبدالله سیوری، (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، اول، قم: انتشارات مرتضوی.
خمینی، روح‌الله، (۱۴۲۱ق)، البیع، اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
خوئی، ابوالقاسم، (۱۴۲۸ق)، موسوعه، سوم، قم: موسسه احیاء آثار امام خوئی.
رشتی، حبیب‌الله بن محمدعلی، (۱۳۱۰ق)، اجاره، اول، قم: نشر مرکز تحقیقات قم.
زمخشری، ابوالقاسم محمود عمر بن محمد، (۱۴۱۷ق)، کشاف، اول، بیروت: دارالکتاب العربی.
شهید اول، مکی محمد بن جمال الدین، (۱۳۹۶ق)، اللمعه الدمشقیه، نجف: جامعه النجف الدینیه.
شهید ثانی، زین الدین الجبلی العاملی، (۱۴۱۶ق)، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، اول، بیروت: دارلعالم الاسلامی.
شهید ثانی، زین الدین الجبلی العاملی، (بی‌تا)، مسالک الافهام الی شرح شرایع الاسلام، قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
صفایی، سیدحسین و قاسم‌زاده، سیدمرتضی، (۱۳۹۵)، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، بیست‌ودوم، تهران: سمت.
طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۹۷۳م)، المیزان فی تفسیر القرآن، سوم، بیروت: اسلامیه.
طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، (بی‌تا)، مجمع البیان، اول، تهران: مکتبه العلمیه.
طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، البیان فی التفسیر القرآن، بیروت: دارء احیاء التراث العربی.
طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۷۲ق)، الخلاف فی الاحکام، اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، اول، تهران: المکتبه المرتضوی.
فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۰ق)، القاموس المحیط، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، الکافی، اول، قم: دارالحدیث.
مشهدی، شیخ محمدبن‌محمدرضا القمی، (بی‌تا)، تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب، قم: موسسه شمس‌الضحی.
مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۸ق)، انوار الفقاهه، اول، قم: انتشارات مدرسه امام علی (ع).
مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۶ق)، تفسیر نمونه، اول، قم: انتشارات مدرسه امام علی (ع).
منتظری، حسینعلی، (۱۴۰۹ق)، دراسات فی المکاسب المحرمه، اول، قم: نشر تفکر.
نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، جواهرالکلام فی شرح شرائع‌الاسلام، اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۷ق)، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام، اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.